



۲۰۱۸/۱۲/۰۴



هارون یوسفی

نامه

«ز هجرانت عزیز من همیشه چشم تر دارم»
نه ایمیل تو می آید نه از زنگت خبر دارم
تو رفتی و مرا در دامن طالب رها کردی
ببین از سوتی او تا کنون درد کمر دارم
از آن روزی که از خاک وطن رخت سفر بست
ز بیداد «برادرها» ببین تنبان تر دارم
در این کشور پلوخوری و میخوری و «گوزوری» ست
ولی از بخت بد ای یار، تکلیف شکر دارم
ز بس از ظلم ظالم گریه و آه و فغان کردم
به وقت گپ زدن من بد رقم آواز جر دارم
اگر روزی زمن پرسد کجا شد ملک اجدادت
جواب من همین باشد که باری پشت خر دارم
نمیدانی چها من میگشتم از دست این مخلوق
به جای زلف آشفته ببین شاخی به سر دارم
ببندازم چین بر دوش و ریشی نیز بگذارم
کلاهی نیز دارم تا مقام شیر نر دارم
همه اینجا وکیلند و وزیرند و رئیس و شاه
من بیچاره مسکین هزاران راهبر دارم

خلاصه از چه گویم از که گویم ای سفر کرده
برایت این سخن کافیس: مُکِ بی پدر دارم

۱۶ اکتوبر ۲۰۱۳

لندن



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!



نامه

Yousofi_haroon_naama.pdf